

کیمیپالام



جایگاه سنی شتر



نظام فکری و حوادث اجتماعی

گفتاری از آیت الله میرباقری پیرامون جنگ شناختی،
آخرین عرصه نبرد تمدن غرب و اسلام



صحیفه ۴۸

تمدن اسلامی ۸، پاییز ۱۴۰۱

نظام فکری و حوادث اجتماعی

گفتاری از آیت‌الله میرباقری پیرامون جنگ شناختی، آخرین عرصه نبرد تمدن غرب و اسلام،
۱۴ مهرماه ۱۴۰۱

تهیه و تنظیم: جامعه ایمانی مشعر

طراح جلد: حسن ناصری

صفحه‌آرا: حسن ناصری

شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه

استفاده از مطالب نشریه و تکثیر آن برای هیأت‌ها، در صورت ذکر منبع آزاد می‌باشد.



جامعه ایمانی مشعر

قم - صندوق پستی: ۱۵۱۳ - ۳۷۱۹۵

رایانامه: info@1542.org

سامانه پیامک: ۱۵۴۲ ۳۰۰۰

پایگاه اطلاع‌رسانی: www.1542.org

بِسْمِ الرَّبِّ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه

ما باید بین اعتقاداتمان و اندیشه‌های کلان ایمانی و دینی با رفتارها و موضع‌گیری‌ها در موضوعات، ارتباط برقرار کنیم و برای تحقق این مهم باید یک نظام فکری و اندیشه‌ای داشته باشیم که بتواند نسبت بین همه حوادث خرد و کلان را روشن کند؛ به این صورت که نظام کلامی و اعتقادی، رابطه‌ای بین ایمان فرد و عمل فردی‌اش برقرار می‌کند و در آنجا پس از اثبات توحید و معاد و نبوت عامه و خاصه و امامت ائمه، راه را به او نشان داده و برایش ثابت می‌شود که باید مسیر خود را از بیانات ائمه علیهم‌السلام استنباط کند و بر همین اساس ادامه می‌دهیم که کلمات ائمه علیهم‌السلام از طریق محدثین رسیده و با استنباط و

اجتهاد باید به شما برسد و به این شکل می‌توان یک منظومه فکری ارائه کرد، اگر چه نانوشته باشد و نتیجه آن این است که باید شخص به رساله عملیه عمل کند و تمام شئون حیاتش را در مقیاس رساله عملیه ترسیم کند که چه عباداتی را باید انجام بدهد و چه معاملاتش جایز است و چگونه باید ازدواج کند. منشور حاضر گفتاری از آیت‌الله سیدمحمد مهدی میرباقری پیرامون نظام فکری و حوادث اجتماعی می‌باشد و از آنجا که بحث حاضر در رابطه با نظام فکری است، مطالبی راجع به ضرورت این مباحث و کلیت آن مطرح کردند تا جایگاه نظام فکری در حوادث اجتماعی روشن شود.





جایگاه منظومه فکری

این منظومه فکری است که می‌تواند برای انسان ترسیم کند که چگونه زندگی کند و موضوعات را تشخیص داده و شناسایی کند؛ فرض کنید نظام اعتقاداتی و درگیری‌ها و نزاع‌های تاریخی را برای کسی روشن کنیم و داستان ائمه علیهم‌السلام و سقیفه را برایش بیان کنیم، توقع می‌رود برای چنین شخصی در یک سطحی بصیرت و موضع‌گیری حاصل شود و مثلاً بتواند درگیری بین سیدالشهدا علیهم‌السلام و بنی‌امیه را درک کند.

به عنوان مثال مرحوم استاد ما می‌فرمود فرض کنید مارکسیست‌ها در همان دوران مبارزه و با همان مختصر مباحث ایدئولوژیکی که به سمپادهای خودشان

می‌گفتند، موضع‌گیرهای اجتماعی آن‌ها را نیز سامان می‌دادند؛ به فرض وقتی تحلیل می‌کرد که اندیشه، تابع روابط تولیدی هست و به نحوی طبقات اجتماعی و اقتصادی اندیشه‌های متناسب با خودشان را دارند، حتی اگر فیلسوفی مثل علامه طباطبایی و شهید مطهری در مقابل آن‌ها می‌ایستادند، می‌شدند فیلسوف بورژوازی و حرف‌هایشان را قبول نداشتند و حتی با این بزرگواران وارد بحث نمی‌شدند، زیرا تفکرشان بر این بود که آقای مطهری فیلسوف بورژوازی است یعنی کل تفکراتش روی بنای روابط تولیدی خاص و مربوط به یک طبقه خاص است و ما با آن طبقه و افکار و اندیشه‌های آن طبقه در حال مبارزه هستیم و سخنان آن‌ها را قبول نداریم. این نظام فکری اوست که به او موضع‌گیری نسبت به یک نظام فلسفی و یک اندیشه را عطا کرده است.

همچنین در رفتار اجتماعی اگر می‌خواستند شغلی انتخاب کنند بین این که مثلاً بروند به کارخانه لوکوموتیوسازی و یا کارخانه اتومبیل شخصی؛ حتماً کارخانه لوکوموتیوسازی را انتخاب می‌کردند، زیرا مربوط به عموم جامعه است، برخلاف کارخانه اتومبیل‌سازی که مربوط به طبقه سرمایه‌داری است.

اهمیت نظام فکری دینی

اما نظام فکری که اسلام واقعی به مخاطبان خود می‌دهد، این موضع‌گیری‌ها را در او ایجاد نمی‌کند. لذا می‌بینیم که ممکن است شخصی متدین و اهل خمس دادن هم باشد و حتی برای رعایت احتیاط دو بار هم خمس می‌دهد، ولی همین شخص وقتی می‌خواهد که جنسی وارد کند، اصلاً قدرت این را ندارد که محاسبه کند و تشخیص بدهد که این کار من و این خرید من و این عملیات اقتصادی من به نفع اقتصاد جامعه مسلمین است یا به نفع اقتصاد جامعه دشمن است و اصلاً به این به بُعد قضیه فکر نمی‌کند، لذا شاهد هستیم که امروزه بسیاری از متدینین نسبت به این کلام حضرت آقا

که می‌گوید از تولیدات داخلی حمایت کنید هیچ درکی ندارند و اصلاً برایشان موضوعیت ندارد؛ زیرا رابطه‌ای بین اعتقادات و عملشان برقرار نیست و نسبت بین دین‌داری و موضع‌گیری‌های اجتماعی برایشان معلوم نیست؛ بنابراین امروزه ما نیازمندیم به این که یک نظام دینی و اعتقادی داشته باشیم که بتواند موضع‌گیری ما را نسبت به سطوح مختلف، موضوعات، نظامات و کل توسعه و تمدن سامان دهد.



حقیقت مسائل مستحده

نوع نگاه و نگرش ما ریشه در نوع نظام فکری و اندیشه ما دارد؛ مثلاً وقتی سؤال می‌شود که مسئله مستحده در دوران ما چیست؟ آیا مسئله مستحده دوران ما موضوعاتی است که تمدن غرب برای ما ایجاد می‌کند به این معنا که ما با یک تمدنی مواجه هستیم که یک سری موضوعاتی را برای ما ایجاد کرده و ما باید آن‌ها را بشناسیم و نسبت این موضوعات را با دین بسنجیم! به تعبیر دیگر ما امروزه با پدیده‌هایی همچون تکنولوژی و فناوری و ابزار ارتباطی و حمل و نقل جدید روبه‌رو هستیم که در قدیم نبوده و در حال حاضر در زندگی خصوصی و اجتماعی بشر به کار گرفته می‌شود؛ آیا مسئله مستحده ما این

است که بدانیم حکم این وسائل جدید چیست؟! مثلاً آیا جایز است که ماشین سوار شده و به مسافرت برویم و بر فرض جواز مسافرت با ماشین آیا با وجود ابزار امروزی، تعریف سفر تغییر می‌کند یا همان تعریف قدیم را دارد و حدود آن تغییری نمی‌کند؟ این یک رویکرد برای مسائل مستحدثه است.

اما صورت دیگری هم قابل فرض است که منظور، محصولات صنعتی و تکنولوژی و محصولات و صنایع جدید پیشرفته نباشد، بلکه مسئله انقلاب صنعتی است که یک انقلاب اجتماعی است و تمام مناسبات اجتماعی را تحت تاثیر قرار داده است. یک زندگی جدید به وجود آمده و روابط اجتماعی جدید شکل گرفته و یک سری ارتباطات اجتماعی از بین رفته است و ارتباطات جدیدی پیش آمده و مفهوم عشیره و خانواده و جامعه و طبقات اجتماعی عوض می‌شود که این انقلاب صنعتی یک پدیده جدیدی است که باید بدانیم آیا اسلام، انقلاب صنعتی را قبول دارد یا خیر؟

در عرصه اقتصادی آیا مسئله مستحدثه ما بانک و بیمه و بورس و پول اعتباری و از این قبیل امور است و یا به تعبیر شهید صدر مسئله مستحدثه دوران

ما مسئله نظامات اجتماعی است؛ به تعبیر ایشان اگر نظام مستحدثه وارد شده پذیرفته شود، هرچقدر هم بر رعایت احکام آن سعی شود، باز هم اسلام حقیقی محقق نشده است؛ چون مسئله اصلی ما نظام است و شما باید در مورد آن پاسخگو باشید، نه امور جزئی که از شئون آن نظام به حساب می‌آید. مسئله این است که باید در مقابل نظام اقتصادی دشمن یک نظام اقتصادی مستقل تعریف شود. فرض کنید نظام سرمایه‌داری یک ساختارها و نهادهایی را ایجاد می‌کند مثل بانک و بیمه و بورس و پول اعتباری و شرکت و غیره. آیا مسئله مستحدثه ما نظام سرمایه‌داری است یا این ساختارهایی که به وجود آورده؟ قطعاً مسئله ما نظام سرمایه‌داری است.

سایر نظام‌ها نیز همینطور، نظام سیاسی که حزب‌ها و NGOها و دیگر سازمان و انتخابات را ایجاد می‌کند و همچنین دیگر نظامات که می‌تواند به عنوان مسئله مستحدثه مورد بحث قرار گیرد.



فراتر از نظامات

فرض دیگری که برای مسائل مستحدثه تصور می‌شود که بسیار فراتر و بالاتر از نظامات می‌باشد، این است که مراد از مسائل مستحدثه تمدن باشد؛ یعنی مسئله اصلی دوران ما حتی نظامات نیست، بلکه مسئله ما تمدن است. یک تمدن جدید که بعد از رنسانس شکل گرفته و تمام زیربناها و روبناهای آن تکمیل شده و یک مجموعه به هم پیوسته است که بنیان ایدئولوژیک دارد و در درجه بعد دارای بنیان‌های عمیق فلسفی است و دانش و علوم و فناوری ساختارهای اجتماعی و محصولات سبک زندگی و نظام اجتماعی متناسب با خودش را تولید کرده است.

ما با یک پدیده‌ای روبرو هستیم که لایه‌های متعددی دارد و برای عرصه‌های مختلف حیات بشر به طور هماهنگ طراحی و ساختارهای جهانی درست کرده و طراحی‌هایی را هم به وجود آورده تا بتواند یک نظم جهانی هماهنگی به وجود بیاورد.

بعد از جنگ جهانی دوم از یک طرف نظم‌های منطقه‌ای و جغرافیایی جهان را تغییر دادند و دولت‌ها و ملت‌ها را شکل دادند و یک دولت مرکزی تعریف کردند که به صورت متمرکز برنامه‌ریزی کند و تمام کشور را تحت اداره خود در بیاورد و از طرفی هم یک دولت متمرکز بزرگ جهانی به نام سازمان ملل ایجاد کردند تا بتوانند از این طریق تمامی دولت‌های جهان را اداره کنند و تحت سیطره خود بیاورند.

آکادمی‌ها و دانشگاه‌ها را نیز بر همین منوال منسجم نموده و یک نظام واحد آموزشی ایجاد کرده و آن را به عنوان نظام آموزشی رسمی جهانی معرفی و متناسب با سطوح دانش، مناصب اجتماعی و ساختار درست کردند و از طریق اسناد بین‌الملل برای کل جهان برنامه‌ریزی کردند؛ لذا امروزه اسناد هفده‌گانه

توسعه تحت عنوان ۲۰۳۰ برای این است که نظم جدید در کل جامعه جهانی را هماهنگ و منسجم نموده و تحولات گسترده‌ای به وجود بیاورد. بنابراین مسئله مستحده ما تمدن است که اسلام باید در مورد آن حکم کند آیا مقبول است یا خیر و ما نسبت به این تمدن چه موضعی باید داشته باشیم، نه این که بیاید وارد موضوعات بشود و بحث کند که مثلاً آیا استفاده از برق و یا سوار ماشین شدن جایز است یا خیر؟ گرچه این مسائل هم هست و باید بحث شود، ولی اصل نیست.

نبرد تمدن غربی و اسلام

ما باید برای مردمی که دارند درون هژمونی تمدن غرب و امپراتوی بزرگ غرب زندگی می‌کنند، یک فضای تنفس درست کنیم. نمی‌شود به طور کلی گفت همه چیز ممنوع! باید با یک سری تغییراتی در آن دستگاه تصرف کرد و بعد فضا را برای نفس کشیدن مؤمنین باز کرد، ولی باید به سمت یک هم‌اوردی جدی با این تمدن برویم. شما اگر با طرح تمدنی آنها درگیر نشوید و بروید سندهای توسعه ۲۰۳۰ آن‌ها را بیاوید و زیر پوست امضا کنید و بعد به آن عمل کنید، سپس بگویید می‌خواهیم تمدن اسلامی درست کنیم، این یک دروغ آشکار و نفاق است.

اگر اسلام حتی یک فرهنگ جامع هم باشد، معنا ندارد شما بروید اسناد را با حق تحفظ امضا کنید. مگر یک فرهنگ، سند یک تمدن دیگر را باید امضا کند و به آن عمل کند، آن هم با حق تحفظ؟! آیا غرب هیچ وقت قبول می کند اسناد اسلام و انبیا را با حق تحفظ اعمال کند؟ به هیچ وجه قبول نمی کند، چون می فهمند لوازمش چیست! بنابراین تلقی بنده این است که ما نیاز داریم به یک هموردی در طراحی و طرح سند تمدن اسلامی در عرصه های مختلف؛ این فاجعه است که در این زمینه ها کار نمی کنیم و سندهای تمدن غربی را کپی می کنیم و سندهای بین المللی آن ها را هم امضا می کنیم. آن ها می فهمند راه منحل کردن حرکت تمدنی اسلام در مدرنیته این است که اسناد بین المللی آن ها را در ساختارهای جهانی به رسمیت بشناسید و بعد به آنها عمل کنید. این مسیر استحاله حرکت تمدنی انقلاب اسلامی است. برخی هایشان می فهمند دارند این کار را می کنند، برخی دیگر هم خیر گمان می کنند هم می شود حرکت به سمت غلبه تمدن اسلام باشد و هم از نرم افزارهای دشمن استفاده کرد!

اگر کسی می‌گوید من اسلام را قبول دارم (حتی به عنوان یک فرهنگ جامع)، معنا ندارد اسناد بین‌المللی تمدن رقیب را امضا کرده و عمل کند. چنین شخصی اصلاً به اسلام اعتقاد ندارد، اگر هم گمان می‌کند اعتقاد دارد، به خودش دروغ می‌گوید.



تمدن مدرن غربی

در این که ما باید چه موضعی در قبال تمدن مدرن غرب داشته باشیم، سه رویکرد و نظریه وجود دارد که هر کدام اقتضائات خاص خود را دارد:

۱. باید بپذیریم و خودمان هم هم‌سوی با آن مدرن شویم و فرهنگ و مناسبات بومی خودمان و حتی مذهب‌مان را متناسب با آن تغییر بدهیم و قرائت دینی و حتی دینداری‌مان را با زیست مدرن هماهنگ کنیم. اصطلاحاً فرهنگ و قرائت دینی را اصلاح کنیم.

۲. باید این تمدن را قبول کنیم و اسلامیزه اش کنیم و رنگ و لعاب اسلامی به آن زده و تبدیلیش کنیم به یک تمدن مدرن اسلامی و به تعبیری یک ژاپن اسلامی داشته باشیم.

۳. باید در مقابل این تمدن، تمدن خودمان را جلو ببریم و آن را احیای مجدد کنیم و به سمت تمدن اسلامی حرکت کنیم.



در مسیر تمدن اسلامی

نگاهی که حضرت آقا دارند این است که یک انقلاب اسلامی به وجود بیاید که نه مارکسیستی باشد و نه پارلمانتریستی؛ ابتدا باید یک نظام اسلامی ایجاد شود و در ادامه حکمرانی اسلامی شود و بعد از آن، یک جامعه اسلامی ایجاد شود و در نهایت به سمت ایجاد تمدن اسلامی حرکت کنیم. باید مسلمان‌ها در مقابل تمدن غربی، تمدن اسلامی را احیا کنند نه این که آن تمدن را بپذیرند و اسلامیزه‌اش کنند یا اینکه بپذیرند و قرائت دینی خود را با آن هماهنگ کنند و دینداری‌شان را تغییر دهند؛ برای ایجاد و یا احیاء تمدن اسلامی ابتدا باید یک انقلاب اجتماعی در برابر انقلاب اجتماعی رنسانس به وجود بیاید.

انقلابی مبتنی بر عقاید اسلامی با ساختار متناسب با خودش نه ساختارهایی که در چارچوب مبارزاتی پارلمانتریستی و مبارزات مسلحانه مارکسیستی و مبارزات لیبرالیستی باشد و یا مبتنی بر اصول لیبرال دموکراسی باشد، بلکه فقط باید مبتنی بر اسلام باشد. بعد از انقلاب اسلامی باید نظام حکمرانی و جامعه، اسلامی شود تا تمدن اسلامی به وجود بیاید.

بنابراین مسئله مستحده ما صرفاً محصولات صنعتی نیستند و حتی انقلاب صنعتی هم نیست، بلکه مسئله فراتر از این هاست، مسئله اصلی ما تمدن است که اضلاع مختلفی از قبیل انقلاب صنعتی و انقلاب علمی و انقلاب فلسفی و انقلاب ایدئولوژیک و تغییر سبک زندگی دارد و موضع گیری ما نیز باید متناسب با تمدن اسلامی باشد.

این که مسئله مستحده چیست و در چه عمق و در چه مقیاسی هست و موضع ما در مقابل تمدن غربی چه باشد و مواجهه با مسائل مختلف چگونه باشد را نظام اعتقادی و فکری هر فرد تعیین می کند.



حکومت و نظام اجتماعی

برای اینکه اهمیت نظام فکری بیشتر تبیین شود مثال دیگری مطرح می‌کنیم؛ یک بحثی که بعد از مشروطه مطرح شد و بیش از یک قرن است که ما با آن مواجه هستیم این است که اولاً ماموریت و وظیفه حکومت و اداره اجتماعی چیست؟ ثانیاً نسبت حکومت با دین چیست و دامنه حکومت چقدر است؟ روی این مسئله خیلی بحث شده، از زمان مرحوم نائینی به طور جدی این مباحث مطرح شده است تا زمان علامه طباطبایی و مطهری و شهید صدر و دیگران و بعد از انقلاب هم که خیلی‌ها وارد این بحث شدند و نظرات مختلفی

هم دارند؛ هم در زمینه تحلیل حکومت که حکومت چیست و هم در مورد این که نسبت آن با دین چگونه است؟!

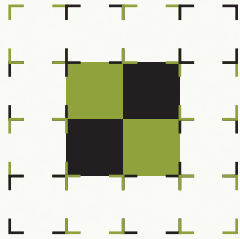
آیا وظیفه و مأموریت حکومت، ایجاد نظم و امنیت اجتماعی و حفظ آن و جلوگیری از اختلال است و یا اینکه مأموریتش فراتر از این موارد است و به نوعی سرپرستی تکامل اجتماعی را بر عهده دارد؟ به تعبیری دیگر؛ دو نگاه و رویکرد نسبت به وظیفه حکومت وجود دارد؛

۱. وظیفه حکومت فقط حفظ ساختار موجود است.
۲. حکومت وظیفه دارد که تکامل اجتماعی ایجاد کند و ساختارها را متناسب با تکامل اجتماعی دائماً بهینه کند.

طبق هر کدام از این دو رویکرد باید ببینیم نسبت حکومت با دین چه می شود و باید بدانیم که دایره مأموریت حکومت کجاست؟ آیا همان گونه که مرحوم نائینی در تنبیه الامه می فرماید فقط در حوزه مالانص فیه است و اداره جامعه یک مسئله عرفی محض است و جایگاهی برای فقیه جز نظارت وجود ندارد

یا این که موضوع امر اداره سرپرستی تکامل اجتماعی است و اصلاً دین برای همین آمده و موضوع اصلی اش هم همین است!

آیا وظیفه حکومت فقط به اجرای احکام فرعی محدود می شود یا این که به تعبیر حضرت امام «الاسلام هو الحکومة و الاحکام من شئونها»؛ اسلام همان حکومت است و اجرای احکام از شئون و لوازم آن است؛ یعنی نه تنها محدود به اجرای فروع است، بلکه یکسری احکام و اهداف عالی دارد که دین به او محول کرده که باید در راستای تحقق آن ها بکوشد.



فلسفه حکومت

آیا حکومت کارش این است که موضوعات جدیدی ایجاد کند؛ یعنی کار حکومت بالاصاله سرپرستی موضوعات است؟ یا این که حکومت اصالتاً سرپرستی و تکامل اراده‌ها را بر عهده دارد و وقتی که اراده‌ها رشد پیدا می‌کنند، طبیعتاً موضوعات جدیدی برای آن ایجاد می‌شود؛ یعنی حکومت نمی‌آید موضوعات را پیچیده‌تر و پیشرفته‌تر کند مثل این که وسیله نقلیه را از اسب به هواپیما مبدل کند، بلکه حکومت، اراده‌ها را رشد می‌دهد و نیازمندی‌ها را تغییر می‌دهد و در هدایت و رشد اراده‌ها موضوعات جدیدی

متناسب با آن به وجود می‌آید و در پی آن طبیعتاً مناسبات حل و فصل نیازمندی‌ها هم متفاوت می‌شود.

اینکه موضوع حکومت، سرپرستی تکامل اراده‌هاست یا فقط حفظ نظم است و یا این که وظیفه حکومت نسبت به دین، آیا فقط اجرای احکام فرعی است یا وظیفه‌اش رشد توحید و تحقق ولایت حقه و رشد ایمان است! این‌ها بحث‌های جدی است که باید حل شود و بعد از آن باید بحث کنیم که نسبت این حکومت با دین چیست؟ آیا یک امر عرفی محضه است که در مواردی با دین تداخل دارد؟ نسبت دین و تحولات اجتماعی چیست؟ آیا نسبت احکام ثابت و متغیر است یا فقط در محدوده مالانص‌فیه است و یا اینکه فراتر از همه این موارد است و نسبت دین و اراده در این است که مأموریت اصلی دین و حکومت، سرپرستی تکامل اراده‌هاست؛ یعنی اساس اسلام حکومت است و سرپرستی اراده‌ها را به عهده دارد.



قبول هر کدام از این شقوق در چگونگی موضع‌گیری انسان دخالت دارند و جواب همه این مسائل بستگی به نظام اعتقادی و فکری انسان دارد. اینکه

وقتی حضرت امام در نجف بحث ولایت فقیه را مطرح می‌کند، می‌گوید که این قضیه از آن قضایایی است که تصورش برابر است با تصدیقش و کسی که آن را انکار می‌کند یا حقیقتاً فقیه نیست و یا حقیقتاً مؤمن نمی‌باشد. حضرت امام نمی‌خواهد ایمان و فقاہت مخالفین این مسئله مثل شیخ انصاری را انکار کند، بلکه منظور ایشان این است که آن‌ها یک تصور دیگری از حکومت دارند که اگر آن‌ها هم همان تصور موافقین را داشتند قطعاً تصدیق می‌کردند و این اختلافات برمی‌گردد به نوع نظام فکری‌شان و رویکردی که در مقابل تمدن غرب اتخاذ کرده‌اند که چه موضعی باید بگیریم؟ آیا باید مطلقاً بپذیریم و یا بپذیریم ولی حق تحفظ برای خودمان قائل شویم و یا با آن درگیر بشویم و دنبال ایجاد یک تمدن اسلامی در مقابل تمدن غرب باشیم.

تحلیل مسائل اجتماعی

امروزه یک سری حوادث اجتماعی در کشور ما پیش آمده و هر کسی در این رابطه موضعی گرفته و نسبت به این اتفاقات تحلیلاتی هم دارد؛ اما سطح تحلیل‌ها یک‌سان نیست، سطح موضع‌گیری حضرت آقا را مقایسه کنید با سطح موضع‌گیری دیگران، ایشان در هر حادثه‌ای ابعاد جهانی‌اش را می‌نگرند. ایشان می‌فرمایند این حادثه کار دشمن است.

ما می‌خواهیم در برابر این حادثه موضع بگیریم؛ چه موضعی بگیریم؟ آیا باید با سلبریتی‌ها دعوا کنیم و خیال کنیم که آن‌ها دارند انقلاب می‌کنند؟ نمی‌گوییم آن‌ها کار خوبی کردند ولی ما سطح موضع‌گیری‌مان باید چگونه باشد؟



آیا با ورزشکارها برخورد کنیم؟ گرچه آن‌ها کار بدی کردند و من از آن‌ها دفاع نمی‌کنم. آیا موضع‌گیری ما باید در برابر این‌ها باشد یا باید عمیق‌تر به این حادثه بنگریم؟

انقلاب اسلامی به عنوان پاسخگوی دوران رنسانس عصر عرفی سازی حیات بشر و یک حرکت تمدنی بزرگ در برابر تمدن مدرن به وجود آمده که طبیعتاً همه قدرت‌های تمدنی با انقلاب اسلامی دشمن هستند و با آن درگیر شده‌اند و برای این انقلاب حادثه ایجاد می‌کنند و ممکن است در عرصه جنگ نرم و جنگ شناختی از نیروهای خودمان نیز بر علیه خودمان استفاده ببرند.



جنگ شناختی

جنگ شناختی آخرین مرحله جنگ دشمن با انقلاب اسلامی است؛ زیرا آن‌ها در همه عرصه‌های دیگر شکست خوردند؛ در جنگ نظامی مقهور شدند و پی به توانایی‌های نظامی ما بردند. در جنگ اقتصادی که جزء مهم‌ترین ابزارهای مهار است، در حال شکست هستند و تار و پودی که برای ما پیچیده بودند در حال باز شدن است. از جنگ دیپلماتیک که یکی از مهم‌ترین ابزار مهارشان است و شورای امنیت و سازمان ملل و لاهه را نیز در این راستا به وجود آوردند، ما داریم عبور می‌کنیم.

انقلاب اسلامی، غرب را در همه این عرصه‌ها شکست داده است و امروزه فقط دوره جنگ شناختی است که غرب از علوم شناختی و امپراتوری رسانه و ابزار جدید ارتباطی استفاده می‌کند تا دستگاه محاسباتی دیگران را به هم بریزد و از طریق تصرف در محاسبات‌شان، آن‌ها را به سربازان خود تبدیل کند؛ اما پر واضح است که در جنگ شناختی نیز آن‌ها شکست خوردند؛ زیرا در جنگ شناختی اگر واقعاً علوم شناختی که به کار می‌گیرند برای غلبه بر عمق شناخت جبهه مقابل کافی باشد باید موفق شوند و محاسبات‌شان جواب بدهد. اگر این جنگ در حد سلبریتی‌ها بود، خب می‌گوییم این‌ها خطا کردند، ولی وقتی مجلس آمریکا و وزرا و مقامات اروپایی و کل دستگاه‌های علمی که بر علیه انقلاب اسلامی کار می‌کنند وارد صحنه شدند یعنی این که طبق محاسبات‌شان پیش‌بینی کردند که بساط انقلاب اسلامی در حال جمع شدن است و این حادثه، حادثه‌ای است که اوضاع انقلاب اسلامی را به هم می‌ریزد؛ لذا می‌بینیم که مجلس آمریکا صراحتاً نطق می‌کند و می‌گوید ایران باید عرفی

و غیردینی و غیرهسته‌ای بشود و به جامعه جهانی ملحق شده و دست از مبارزه تمدنی و فرهنگی بردارد.

اما با این حال می‌بینیم به نتیجه‌ای که پیش‌بینی کردند نمی‌رسند و این یعنی کل علوم شناختی‌شان شکست خورده و محاسبات‌شان غلط از آب درآمده و این برای غرب، شکست سنگینی است.

یادم هست حدود سی سال پیش در یک حادثه‌ای، فرانسه به اسم دموکراسی با تصمیمات و رأی مردم الجزایر مبارزه و مخالفت کرد و رأی مردم را قبول نکرد که در آن زمان مرحوم استاد ما علامه محسنی می‌فرمود: این مخالفت آن‌ها به معنای شکست دستگاه ریاضی غرب است؛ زیرا اگر دستگاه ریاضی آن‌ها قدرت داشت که برای اداره اختیارات فرمول بدهد، هیچ وقت با دموکراسی مبارزه نمی‌کردند. این که روی دموکراسی که خودشان درست کردند خط بطلان می‌کشند نشان‌گر این است که قدرت کنترل اراده‌ها را ندارند و این از آثار انقلاب اسلامی است که یک حرکت و جوششی ایجاد کرده که این دستگاه محاسباتی نمی‌تواند آن را کنترل کند.



تصرف ناخودآگاه

در مرحله جنگ شناختی آن‌ها معتقدند که باید بیش از خودآگاه، روی ناخودآگاه انسان کار شود و بر این باورند که هر آنچه در خودآگاه یک انسان بروز می‌کند حاصل آن چه است که در ناخودآگاه او اتفاق افتاده است؛ در علوم شناختی به شکلی به ناخودآگاه انسان راه پیدا می‌کنند و آن را فعال کرده و توسط آن رفتارش را کنترل کرده و او را سرباز خود می‌کنند. حالا با این تفصیل اگر واقعاً این تیر و ترکش‌هایی که در جنگ شناختی به جامعه وارد می‌کنند، به عمق ناخودآگاه و ایمان اجتماعی و معرفت جامعه ما نفوذ می‌کرد، باید الان جامعه ما تحت کنترل آن‌ها در می‌آمد و این که

تا حالا نتیجه نگرفتند به این معناست که آن‌ها در آخرین عرصه نبرد یعنی جنگ شناختی علی‌رغم به کارگیری ابزارهایی همچون علوم شناختی و وسایل ارتباطی جدید و امپراتوری رسانه، باز هم شکست خوردند و بعد از این دیگر هیچ چیزی برای ما ندارند، زیرا **عمق ایمانی که مکتب اهل بیت علیهم‌السلام در جبهه مقاومت ایجاد کرده با این ابزار فریب نمی‌خورد و مقهور آن‌ها نمی‌گردد.**

تحلیل ابعاد فتنه

در مقام تحلیل حادثه پیش آمده بعضی‌ها می‌گویند علت آن وجود سلبریتی‌ها و تحریک آن‌هاست، اما در واقع مسئله این نیست، بلکه مسئله و ریشه این حادثه، درگیری تمدنی است و این مسائل و موضوعات نیز از شئون آن می‌باشد؛ زیرا وقتی کسی وارد درگیری تمدنی می‌شود، باید در همان مقیاس آماده حوادث باشد.

در چنین حادثه‌ای، این نوع تحلیل‌ها و موضع‌گیری‌ها ریشه در نظام فکری و عقیدتی انسان دارد و اگر نتوانیم به مخاطب خودمان یک نظام فکری بدهیم که بتواند این حوادث را در مقیاس جهانی بفهمد و تحلیل کند و موضع‌گیری



کند. دیگران مبتنی بر مبانی خودشان تحلیل‌هایی در سطح تنزل یافته به خورد او می‌دهند و در همان مقیاس برای او موضعی تعیین می‌کنند؛ ما باید بتوانیم به مخاطب بفهمانیم که مسئله دوران ما، تمدن است و این تمدن همچون محصولات نیست که بتوانیم تفکیک کنیم، بلکه موضوع، یک تمدن پیچیده است که از لایه‌های عمیق ایدئولوژیکی تا لایه محصولات سبک زندگی سریان دارد.

بنابراین تفاوت حضرت آقا با دیگران اعم از حوزویان و غیرحوزویان در نظام فکری‌شان می‌باشد، زیرا ایشان یک نظام فکری عمیق و مسلطی دارند که می‌توانند همه حوادث را در این مقیاس بفهمند. تعبیرشان از انقلاب اسلامی به ایجاد عصر جدید است و در تحلیل حوادث اجتماعی، در عمق درگیری جهانی حادثه را تحلیل می‌کنند و آن را در سطح جریان‌های داخلی و واکنش چند سلبریتی تنزل نمی‌دهند.

فرآیند سازمان‌دهی شهرت

غرب، برای توسعه مفهوم پایداری در مقیاس جامعه جهانی، الگویی را مبتنی بر مبانی خودش طراحی و معرفی کرده و در این راستا اگر از چیزی مثل شهرت دفاع می‌کند و آن را در مقیاس بین‌المللی و جهانی سازمان‌دهی می‌کند، قطعاً برای این است که روزی همین شهرت را در راستای اهداف خود به کار گیرد. به تعبیری دیگر غرب، می‌خواهد جامعه جهانی را بر محور ادبیات و نظام ولایت خویش هماهنگ کند و از شهرت هم در همین زمینه استفاده می‌کند.

نظام غربی، برای این که ملت‌ها را فریب دهد، ابتدا یک دستگاه ایجاد شهرت و یک نظام دلدادگی و شیفتگی جهانی ایجاد می‌کند و سپس اشخاصی را که

جاذبه‌های جمال و قدرت و ثروت دارند را شناسایی نموده و آن‌ها را تبدیل به شاخص‌های شهرت کرده و ایشان را برای ایجاد ائتلاف در جامعه جهانی بر محور توسعه مادی به کار می‌گیرد.

شهرت چگونه به وجود می‌آید؟ این چه دستگاهی است که به صورت هماهنگ همه ملت‌ها را شیفته یک شخص خاص می‌کند و از این طریق میلیاردها انسان را مجذوب خویش می‌کند؟ گرداننده این سیستم و دستگاه کیست؟ جامعه غربی برای این که دین ملت‌ها را تغییر دهد و یک دین جدید که دین توسعه است برای آن‌ها ایجاد کند، سازوکارهایی ایجاد کرده که یکی از آن‌ها ورزش جهانی است که برای تسخیر جامعه جهانی و تحقیر ملت‌ها سازماندهی شده است. حال چگونه می‌توان جلوی این شهرت را گرفت؟! در مبارزه با مواد مخدر که یکی از تجارتهای مهم جهانی است و انگیزه‌های غیراقتصادی هم دارد، به جای این که با سازمان دهی جهانی آن بجنگیم، تمرکزمان را گذاشتیم در مبارزه با معتادهایی که در جامعه هستند و به نوعی خودشان گرفتار می‌باشند؛ البته منظور من این نیست که رهایشان کنید. باید به آن‌ها محبت کنید و اگر

جایی نیاز به سخت‌گیری هست حتماً اعمال شود. منظور این است که باید با مواد مخدر به صورت ریشه‌ای برخورد کرد و این مسئله مختص به مواد مخدر نیست؛ بلکه در تمامی زمینه‌ها، موفقیت زمانی حاصل می‌شود که ریشه‌ای وارد عمل شد.

علی‌رغم این که همه ادیان الهی دعوت به پوشش و حجاب دارند و حتی خود اروپایی‌ها نیز تا قرن قبل، پوشش قابل قبولی داشتند و محجبه بودند؛ اما امروزه دستگامی در جهان به وجود آمده و تمام هم‌تث را بر عرفی‌سازی و حذف دین و مناسبات دینی از روابط اجتماعی و تغییر مفاهیمی همچون حجاب و پوشش گذاشته است و سعی بر آن دارد که برای پوشش و روابط اقشار جامعه تعاریف دیگری مطرح کند؛ مثلاً عربیانی را تبدیل به یک فرهنگ نموده و دستگام‌هایی را نیز برای پمپاژ فرهنگ برهنگی در جهان ایجاد کردند تا این فرهنگ جعلی و ساختگی را به عنوان نماد درگیری مدرنیته با انبیاء و ادیان توسعه دهد و ما در مقابله با آن فقط به همین قدر اکتفاء کردیم که مثلاً اگر کسی آستینش بالا بود، با او برخورد می‌کنیم. نمی‌گوییم که چنین شخصی

را نباید نهی از منکر کنیم، منظور من این است که راه مبارزه با بی‌حجابی و فرهنگ برهنگی این نیست که من بیایم و از پایین و موردی برخورد کنم بلکه باید مسئله بی‌حجابی ریشه‌یابی شده و با اصل آن مبارزه شود.

در شهرت نیز همین‌گونه است. وقتی دشمن برای شهرت یک تعریف جهانی و یک سازوکاری برای ایجاد آن در فرآیند توسعه دارد، ما نیز باید برای رسانه، مناسبات اجتماعی و اصلاح انگیزه‌های اجتماعی طرح بزرگی داشته باشیم و قطعاً موضع‌گیری‌های کوچک در مقابل آن طرح بزرگ، کاری از پیش نمی‌برد و مؤثر نخواهد بود.

ما ببینیم که آن‌ها چگونه شهرت را ایجاد می‌کنند و چطور آن را به یک امر اثرگذار بر تحولات اجتماعی تبدیل می‌کنند و تحولات را از طریق آن مدیریت می‌کنند؟! ما هم باید در مقابل آن و در مقیاس آن طراحی کنیم و سازوکار ارائه دهیم و به نظر من این کار شدنی است؛ زیرا ما به اندازه کافی انسان‌های فرهیخته و فاخر داریم که بتوانند در این زمینه‌ها تولید تکنیک و فن و دانش کنند.

تلقی بنده این است که بیانیه گام دوم یک منشور فکری است که می‌تواند این نسل را به یک تفکر منسجم و واحد برساند تا بتوانند حول یک تفکر واحد، سازوکارها و ستادهایی تعریف کنند و سازمان‌دهی دهند که حتماً خروجی آن، نظریات روشنی در مقابل نظریات غرب خواهد بود.

شهرت در غرب، سازمان‌دهی می‌شود و طبقات دارد؛ مثلاً هیچگاه یک ورزشکار در بین نخبگان علمی جایگاه مؤثری نخواهد داشت و بهترین فوتبالیست‌های عالم نیز می‌دانند اثر جدی در تمدن ندارند؛ پس همچنان که شهرت، طبقاتی دارد و در عرصه‌ها و سطوح مختلف، تعاریف متمایز و متفاوتی خواهد داشت، ما نیز باید متناسب وارد عمل شویم.

بنابراین الگوسازی برای سطوح مختلف جامعه لازم است و آن هم باید در یک منشور و بر اساس یک فرهنگ شکل بگیرد؛ وقتی نظام زیباشناسی جامعه و گرایش‌های اجتماعی تغییر کرد، آن وقت است که می‌توانید الگوهای جامعه را تغییر بدهید.



نقش منظومه فکری در فهم دین

مراد از نظام فکری یک مجموعه اندیشه‌ای است که بتواند بین اعتقادات و موضع‌گیری ما در مقابل حوادث اجتماعی اعم از حوادث خرد و کلان و حوادث در مقیاس جهانی رابطه برقرار کند و امکان یک موضع‌گیری صحیح و روشن بدهد.

نوع فهم ما از دین و تحولات و تکامل تاریخ و تحولات اجتماعی و میدان‌های درگیری در جامعه جهانی بر اساس همین نظام فکری شکل می‌گیرد. آیا این درگیری‌ها بین طبقات اقتصادی است یا بین طبقات کارگر و سرمایه‌دار، موضوع درگیری آیا واقعاً آزادی‌های است که در مکتب دین تعریف می‌شود یا دعوا گسترده‌تر

از این مسائل است؟ موضوع دعوا پرستش است، لذا این دعوا و نزاع به یک جنگ گسترده و همه جانبه و بی پایان منتهی می شود که شامل جهاد اکبر و جهاد اصغر و جهاد کبیر می باشد.

بنده معتقدم حضرت آقا یک منظومه فکری دارند که بر اساس آن منظومه فکری تمام مفاهیم را تعریف می کنند و بر اساس همان منظومه فکری موضع گیری می کنند. البته باید بدانیم که اندیشه تنها کافی نیست و یقیناً ایمان و استقامت مقدم بر اندیشه است، ولی علی ای حال در حوزه اندیشه ما نیازمند یک نظام فکری هستیم تا دین را درست بفهمیم.

نبرد توحید و شرک

تفاوت این دو نظام چیست؟ در کجا با هم تلاقی می‌کنند و در کجا با هم برخورد دارند؟ پیشرفت این دو نظام هرکدام در دامنه خودشان در جهان چگونه است؟

ما نیازمند به یک نظام فکری هستیم که مهم‌ترین مسئله این عالم یعنی توحید و شرک را تا دامنه حیات اجتماعی بکشاند و در تمامی عرصه‌های آن تطبیق بدهد و نگذارد که این بحث فقط در علم نظری محدود شود. مثلاً فرض کنید در مسئله‌ای مثل مسئله ولایت، ما همیشه بحث‌مان در نقطه صفر مرزی است که آیا غدیر



حقیقت است یا دروغ! ما باید از این مرحله عبور کنیم و جلوتر برویم و ولایت را در تمام زندگی بشر به جریان دریاوریم.

در قرآن هم اینگونه است وقتی کفر و توحید را توضیح می‌دهد، تبدیل می‌شود به شجره طیبه و خبیثه، نور و ظلمت، عرصه درگیری فراعنه و انبیاء، پس توحید یک امر نظری صرف نیست، بلکه خداپرستی و توحید به یک حیات اجتماعی تبدیل می‌شود، همانطور که شرک و بت‌پرستی نیز تجسم پیدا می‌کنند و هر کدام از این دو جبهه امامی دارند.

نظام فکری که بتواند بین اعتقادات و درک حوادث تاریخی و اجتماعی در مقیاس عامی که فراتر است از موضوعات جزئی و کلان و حتی تکامل اجتماعی، رابطه معین کند و به ما امکان موضع‌گیری صحیح و فهم و تحلیل درست بدهد و در ذیل آن، نظام اندیشه و نظام دانش شکل بگیرد و تبدیل به یک مفهوم کارآمد شود، نظام فکری جامعی است و چنین نظام فکری می‌تواند تکلیف‌مان را با حکومت روشن کند که مأموریت حکومت دینی چیست و چه کار باید بکند و اداره دینی جامعه یعنی چه و دینی شدن جامعه به چه معناست و آیا دینی شدن یک جامعه فقط به این معناست که در آن، احکام رساله عملی بشود؟



عزیزان!
دهه‌های آینده دهه‌های شما است
و شما باید که باید کار آزموده و پُرانگیزه از انقلاب خود حراست کنید
و آن را هر چه بیشتر به آرمان بزرگش که
ایجاد تمدن نوین اسلامی
و آمادگی برای طلوع خورشید ولایت عظمی (ارواحناfade) است،
نزدیک کنید.

بخشی از بیانیه گام دوم انقلاب
خطاب به جوانان

که به دنبال ارتباط بیشتر
محبان سیدالشهدا (علیه السلام) است...
قرار نیست مشعر تولید کند.
قرار است مشعر آینه تولیدات
و فعالیت‌های شما باشد.
اینجا، جای آرم هیأت شماست
که باید در شماره‌های بعد پرش کنید...



۰۲۵ ۳۳۹۲ ۸۹ ۵۱
۳ ۰۰۰ ۱۵۴۲
www.1542.org
info@1542.org

جامعه ایمانی مشعر،
محفل است برای گردآمدن
هیأت‌های کشور.
مشعر چیزی جز اجتماع هیأت‌ها نیست،
جامعه‌ای فراتر از مرزهای نژادی و
تقسیمات جغرافیایی و سیاسی.
اجتماعی ایمانی و توحیدی است